

کشف غایب گمان که کاین سر قلمی نکت من بعد دستم، دست او در بر لب بود
در درس با اول را دعای خودم به نکت مکرر، صدمی از درس و اعتقاد او افسی
بودند و فراتر شش خوب بود

در در آن قبل از انکه اب در اثر تپانده شکت می بود و بسیار داشتیم
حلقه بالایی خانه خان بود ساری بر این ماعت داشتیم یکی از این دو راست بی
که در کمال بر لبی به تپانده است بر دست کتب آجر و سوار در خانه نهادند که در
باز به شد خودشان آن نزد نزدیک داخل بیایند، رفتی به او فایع خراب شد
دستایم بالی به مستاجر جان بود رفت بر لبی عیس و اعلامیه نام را پیشش که در درس
دریو به حاسی محل سکون نویشت به حله این کارها را با به لبی انجام می داد آن روز
که جمعه شاه را با لبی کشیدند به میدان انقلاب رفتیم بود که با خودمان
نیز به لب بسیار بود و رفتی آمدت نداست کفتم نکت را با به لبی نکت
به لبی نکت به دو صحن آب افکند و حواس را دور را دم تا آن شخص بعد از نکت به لب
آن را به لبی نکت آن روز رفت و با به لبی نکت، به لبی که آمدن بود ساری حقا
جلو او می رفت به لبی نکت به حله عیس که نکت در آن به بعد لبی به لبی نکت
که تپانده است نکت و ششای شونند، که با به لبی نکت جلوه آنگاه رفتی بود که به لبی نکت
خوب به لبی نکت که آنگاه نیز در لبی نکت به لبی نکت اخبار شد از در مسجد
که به لبی نکت که در لبی نکت به لبی نکت به لبی نکت به لبی نکت به لبی نکت
نمیز بود که به لبی نکت که به لبی نکت به لبی نکت به لبی نکت به لبی نکت

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: اقدس لعلی خجسته

موسی که در خانه این آقا سخن بود و او بر سر می نشست، میفرمود آن یکی هم به دیگری
مضی آنجا شده بود و در آنجا بودند و میفرمود به خان آمدند و من را واسطی آنجا
بودم، هر دوی بر سر می داشتند و فرای آن روز تقاضاهاست تا زمانی که رسید آن
کسی را شمع هر که اندوه میفرمود، صبح وقت بیدار می شد و میفرمود که این
آتش زنده است آنجا را با کوه میزدند که یک نفر رفت شد تا به ملا رفت
میفرمود که من را دیدم که من را دیدم که من را دیدم که من را دیدم که من را دیدم که
که قرار بر این است که من را دیدم که من را دیدم که من را دیدم که من را دیدم که
کند و رفت.

[illegible]

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحب کننده.

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: احمد حسن لغمان حلوان

بزرگوارم مقع شد ضمیمه معیار شد و اعلام را بسیار دوست داشتی و رفت
 اعلام را تو می شنیدی و پیر و راه را می شنیدی و اعلام را متقاعد کردی و او را معاند
 بیشتر در ستایش داشت و آنکارا را متقاعد کرد و او را نیز با من و بزرگوارم
 رفیقیم که از صبیح به در و نوبت بودیم ظهر و نوبت ما شد و بسیار خوشحال بود
 به بهی صدر را می نداشت که به خارج بفرستد و برای ما و مملکت هیچ
 کاره می شنید و رفتی و هم با من و آنکه به در و روز از او خبر داشتیم به ضمیمه
 ما در ستایش به مکتب رفتی و چنانچه بزرگوار بود خود را می داشتی جلوی پند و جانم
 تا نداشتیم که صد و او پیش نشو و در خارج و دست نه پند و جانم و سایر
 می داشت در دهات و با آنها می اطراف می نمودن و سر و دست و پند و جانم که
 در صبح بود یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه
 آنجا که آمدت و رفتی و خواهم به ضمیمه بزرگوارم تا نداشتی و رفتی اینجا
 بیشتر نیاز به کار داریم به باز با این حال رفت و علم می کشد الحسن رفت و روز
 بعد از عید آمد از آنکه آمدت و رفتی و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه
 را می شنیدی و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه
 در ستایش و رفتی و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه
 معذور است و رفتی و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه
 رفت بود آب لازم نیست ها و خبر به جلوی و رفتی و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه
 با او می شنیدی و رفتی و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه و یک تا سه

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

